

بررسی و نقد فقهی - حقوقی

ارث زن در طلاق مریض*

- ابوالفضل علیشاهی قلعه جوقی^۱
- صالح سعادت^۲

چکیده

با اینکه در متون فقهی و حقوقی، طلاق یکی از موانع ارث‌بری زوجین از یکدیگر دانسته شده است، استثنائاتی را در این باره می‌توان یافت؛ مانند اینکه زوجی که در بیماری رو به موت است، همسر خود را طلاق بائن یا رجعی بدهد. در این صورت زن می‌تواند با توجه به شرایطی از شوهر ارث ببرد. با وجود این، در قوانین فعلی به این گونه ارث اشاره‌وار پرداخته شده و حکم بسیاری از موارد مرتبط، مسکوت مانده است. در این جستار برآنیم با تکیه بر منابع غنی و معتبر فقهی و حقوقی موضوع مذکور را به تمامی بررسی کنیم و با رفع ابهام و اجمال از قوانین موجود، پیشنهادهایی را برای تدوین قوانین مربوطه بیان داریم.

واژگان کلیدی: طلاق، طلاق مریض، ارث، سه طلاقه، لعان.

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱۰/۲۸ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۵/۲۴.

۱. استادیار دانشگاه یاسوج (alishahi88@gmail.com).

۲. دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی (نویسنده مسئول) (saleh_saadat@yahoo.com).

مقدمه

بیشتر فقیهان امامیه بر این نظرند همان گونه که شخص سالم می‌تواند همسر خود را طلاق دهد، طلاق شخص مریض نیز صحیح است. با وجود این، بر پایه برخی احادیث که از آن نهی نموده یا به طور مطلق جایز ندانسته‌اند، به کراهت چنین طلاقی باور دارند (جعی عاملی، ۱۴۱۶: ۱۵۴/۹؛ حلی، ۱۴۱۹: ۱۳۳/۳؛ حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۶۲/۲). از جمله این روایات می‌توان به نمونه‌های زیر اشاره کرد:

۱. روایت زراره از ابو عبدالله امام صادق علیه السلام:

«لیس للمریض أن یطلقَ وله أن یتزوَّج» (کلینی، ۱۳۶۵: ۱۲۳/۶؛ طوسی، ۱۳۹۰: ۷۷/۸)؛ مریض حق ندارد طلاق دهد ولی می‌تواند ازدواج کند.

۲. روایت عیید بن زراره از امام صادق علیه السلام:

«سألته عن المریض أله أن یطلقَ امرأته فی تلك الحال؟ قال: لا» (کلینی، ۱۳۶۵: ۱۲۱/۶؛ صدوق، ۱۴۱۳: ۳۵۳/۳)؛ از حضرت درباره مریض پرسیدم که آیا می‌تواند همسرش را طلاق دهد؟ فرمود: خیر.

بنابراین علت اینکه این روایات بر کراهت حمل شده‌اند، جمع بین این روایات و روایاتی است که طلاق مریض را جایز می‌دانند (کلینی، ۱۳۶۵: ۱۲۳/۶؛ حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۵۰۵/۲۰-۵۰۶). با این همه از نظر فقیهان مریض به هنگام بیماری می‌تواند زن خود را طلاق دهد، لیکن از آنجا که این طلاق وضعیت خاصی دارد، احکام و آثار ویژه‌ای نیز بر آن مترتب است. یکی از مهم‌ترین این احکام بحث ارث‌بری زن است که در ادامه، حکم و شرایط آن را تبیین خواهیم کرد.

متأسفانه در حقوق کنونی ایران به طلاق مریض، به صورت اجمالی پرداخته شده و احکام موارد مختلفی که فقها در فرض مسئله، پیش‌بینی کرده‌اند، مسکوت مانده است. به نظر می‌رسد قانون‌گذار محترم با عبارات اشاره‌وار خود در این باره نمی‌تواند مشکلات و مسائل مبتلابه را پاسخ دهد. بنابراین باید با مراجعه به منابع غنی و معتبر فقهی و بهره‌گیری از آرای فقیهان بزرگوار به یاری قانون‌گذار شتافت و با بررسی همه‌جانبه موضوع، حکم مسائل مختلف مرتبط با آن را تبیین کرد. در این جستار وضعیت ارث زن و دیگر مسائل مربوط را بررسی می‌کنیم و حکم آن‌ها را روشن می‌سازیم.

مفهوم «بیماری متصل به مرگ»

در متون فقهی تعاریف متعددی از «بیماری مشرف به مرگ» بیان شده است. برخی اطلاق این عنوان را بر بیماری‌هایی صادق می‌دانند که پزشکان متخصص بر خطرناک و کشنده بودن آن‌ها گواهی دهند (طوسی، ۱۴۱۴: ۴۴/۴؛ ابن قدامه، بی‌تا: ۵۰۵/۶). بعضی فقیهان نیز هرگونه بیماری را که مرگ بیمار در آن رخ دهد، «مشرف به مرگ» خوانده‌اند، هرچند بر خطرناک نبودن آن اتفاق نظر وجود داشته باشد یا اساساً مرگ به سببی غیر از آن بیماری رخ دهد (حلی، ۱۴۱۰: ۵۲۹/۲). برخی نیز کوشیده‌اند تعریف اخیر را با افزودن شرط «سببیت بیماری در وقوع مرگ» تعدیل کنند و بیماری‌هایی را «مشرف به مرگ» خوانده‌اند که موجب مرگ مبتلایان شوند (حلی، ۱۹۹۱: ۱۷۳/۴).

با وجود اشکالاتی در تعاریف فوق می‌توان تعریف نخست را با افزودن قیدی چنین پذیرفت: چنانچه بیماری خطرناکی، فرد را از فعالیت‌های روزمره که اشخاص سالم آن‌ها را بدون نیاز به کمک دیگران انجام می‌دهند، ناتوان سازد یا با تغییر در وضعیت روحی و جسمی او باعث شود که وی تهدید مرگ و وخامت حال خود را دریابد و سرانجام نیز مرگ بیمار را به دنبال داشته باشد، در آن صورت عنوان بیماری «مشرف به مرگ» بر آن صدق می‌کند (سنه‌وری، بی‌تا: ۳۱۷-۳۱۵/۴).

ارث زن در طلاق مریض

از مهم‌ترین و پیچیده‌ترین بحث‌ها در موضوع طلاق مریض، ارث‌بری زوجین از یکدیگر است. یکی از موانع ارث‌بری زوجین از یکدیگر جایی است که مردی، زن خود را طلاق دهد؛ چه از نظر قانونی ارث‌بری زوجین از یکدیگر تنها با نکاح و ایجاد رابطه سببی بین آن‌هاست. با وجود این، فقیهان علی‌رغم وقوع طلاق بین زوجین، به ارث‌بری آن‌ها از یکدیگر قائل شده‌اند و طبق نظر مشهور اگر فوت یکی از زوجین در زمان عده طلاق رجعی صورت گیرد، در این صورت زوجین از یکدیگر ارث خواهند برد؛ چرا که مطلقه رجعی در زمان عده در حکم زوجه است

(فاضل هندی، ۱۴۰۵: ۶۵/۸؛ موسوی خمینی، ۱۳۷۹: ۳۷۷/۲). شهید ثانی و صاحب جواهر در این باره ادعای اجماع نموده‌اند (جبعی عاملی، ۱۴۱۶: ۱۵۴/۹؛ نجفی، ۱۴۰۱: ۱۴۷/۳۲). ولی اگر طلاق بائن باشد، زوج به طور مطلق (چه در زمان عدّه و چه در غیر آن) از زوجه مطلقه خود ارث نخواهد برد. زوجه نیز اگر در مدت یک سال پس از فوت شوهر مریض خود، با مرد دیگری ازدواج نکند و مرد نیز از آن مرضی که طلاق در اثنای آن رخ داده است، شفا نیابد، مطلقاً (هم در طلاق رجعی و هم در طلاق بائن) از زوج خویش ارث خواهد برد. بنابراین اگر زوج شفا یابد، حتی اگر مجدداً به همان مرض مبتلا گردد و فوت نماید، زوجه فقط در صورتی که در عدّه طلاق رجعی باشد، ارث خواهد برد (سبحانی، ۱۴۱۴: ۱۸۷). دلایل ارث بردن زن در این حالت طبق نظر مشهور فقیهان عبارتند از:

۱. طلاق بائن، عصمت بین زوجین را می‌گسلد و این گسست با توارث بین آنها منافات می‌یابد، لیکن ارث بردن زن از مرد تا مدت یک سال پس از طلاق، به دلیل نص و اجماع استثنا شده است (نجفی، ۱۴۰۱: ۱۴۷/۳۲؛ جبعی عاملی، ۱۴۱۶: ۱۵۴/۹؛ فاضل هندی، ۱۴۰۵: ۶۵/۸؛ موسوی خمینی، ۱۳۷۹: ۳۷۷/۲؛ سبحانی، ۱۴۱۴: ۱۸۷).

۲. برای ارث بردن زن «مقتضی» وجود دارد؛ بدین نحو که مرد در مظان اتهام است؛ چه ممکن است زوج به خاطر محروم نمودن زوجه از ارث، وی را طلاق داده باشد، در حالی که این «مقتضی» در ارث بردن مرد وجود ندارد (همان).

۳. روایاتی این مطلب را تأیید می‌کنند؛ از جمله موثقه زراره که می‌گوید: «سألت أبا جعفر عليه السلام عن رجل يطلق امرأته قال: ترثه ويرثها ما دامت له عليها رجعة» (کلینی، ۱۳۶۵: ۱۳۴/۷؛ طوسی، ۱۳۷۶: ۳۰۸/۳)؛ از امام باقر عليه السلام درباره مردی که همسرش را طلاق دهد، پرسیدم. حضرت فرمود: تا وقتی که مرد حق رجوع دارد، از یکدیگر ارث می‌برند.

البته آوردن قید «رجعه» بدین معنا نیست که در عدّه رجعیه بودن، شرط ارث بردن زن باشد؛ چرا که در هر صورتی و حتی اگر حق رجوع هم وجود نداشته باشد (یعنی اگر چه طلاق بائن باشد)، باز زن تا یک سال ارث خواهد برد. اما ارث بردن مرد در صورتی شدنی است که زن در زمانی که مرد حق رجوع به زن را دارد، فوت

نماید، بنابراین در صورت انتفای این شرط، حکم ارث بردن مرد نیز منتفی خواهد شد.
 ۴. روایت حسنه از حلبی که در آن از امام دربارهٔ مردی سؤال شد که مرگش نزدیک است و همسرش را طلاق می‌دهد. آیا این طلاق جایز است؟ حضرت فرمود: «نعم وإن مات ورثته وإن مات لم يرثها» (کلینی، ۱۳۶۵: ۱۲۳/۶؛ طوسی، ۱۳۷۶: ۳۰۴/۳)؛ بلی، اگر مرد فوت کرد، زن از او ارث می‌برد، اما اگر زن فوت کرد، مرد از او ارث نمی‌برد.

البته این روایت به طور مسلم دربارهٔ طلاق رجعی نخواهد بود؛ چون به اتفاق همهٔ فقیهان، حکم زوجین در طلاق رجعی یکسان است. از این رو حدیث مذکور، تنها دربارهٔ طلاق بائن است (سبحانی، ۱۴۱۴: ۱۸۷).

حقوق‌دانان نیز در بحث ارث نبردن زوجین پس از طلاق، به پیروی از فقیهان استثنائاتی را یادآور شده‌اند؛ از جمله زمانی که زوج به هنگام بیماری مشرف به موت، همسر خود را طلاق رجعی یا بائن دهد. از نظر حقوق‌دانان، زن با احراز شرایطی و با وجود مطلقه بودن از زوج خود ارث خواهد برد و در این بین، حامل یا غیر حامل بودن او تفاوتی نخواهد داشت (امامی، ۱۳۷۲: ۲۶۲/۳؛ کاتوزیان، ۱۳۸۱: ۳۱۶). شرایط زن در این حالت عبارتند از:

۱. زوج در طول مدت یک سال پس از تاریخ طلاق فوت کند. بنابراین اگر از تاریخ طلاق تا زمان فوت شوهر بیش از یک سال گذشته باشد، حتی اگر زوج به علت همان بیماری در گذشته باشد، زن از او ارث نخواهد برد.

۲. مرگ زوج بر اثر ادامهٔ همان بیماری زمان طلاق باشد. بنابراین اگر شوهر از بیماری زمان طلاق بهبود یابد یا بر اثر حادثه یا بیماری دیگر فوت کند، حتی اگر در ظرف یک سال پس از طلاق نیز فوت کرده باشد، زن از او ارث نخواهد برد (همان).

۳. زن تا زمان فوت زوج با دیگری پیوند زناشویی نبسته باشد. بنابراین اگر زن در مدت یک سال پس از طلاق و در زمان زنده بودن زوج سابق خود با دیگری ازدواج کند، از او ارث نخواهد برد، اگرچه آن ازدواج در زمان فوت شوهر سابق به دلیلی منحل گردیده باشد؛ چون قانون در هر صورت، ازدواج مجدد زن را قبل از فوت زوج سابق، مانع ارث بردن زن دانسته است (شهیدی، ۱۳۷۴: ۱۶۰).

با توجه به آنچه گذشت، اگر یکی از شروط سه گانه فوق وجود نداشته باشد، زوجه از زوج خویش ارث نخواهد برد. قانون مدنی هم در ماده ۹۴۴ به نوعی به این شرایط اشاره کرده و مقرر داشته است:

اگر مردی در حال مرض، زن خود را طلاق دهد و در ظرف یک سال از تاریخ طلاق به همان مرض بمیرد، زوجه از او ارث می‌برد اگرچه طلاق بائن باشد، مشروط بر اینکه زن شوهر نکرده باشد.

به نظر می‌رسد که مفهوم جمله «مشروط بر اینکه شوهر نکرده باشد» در ماده مذکور، چندان روشن نیست و این معنا را برمی‌تابد که ملاک یادشده، تنها در زمان حیات زوج شرط شده است. بنابراین بهتر است که این جمله به صورت «مشروط بر اینکه تا زمان فوت زوج، زن شوهر نکرده باشد» اصلاح گردد تا این گمان نرود که زن باید تا یک سال پس از طلاق، ازدواج مجدد نکرده باشد.

دلیل ارث بردن

آیا دلیل ارث بردن زن از مردی که در حال مرض، او را طلاق داده است، تنها طلاق است یا از آن روست که مرد متهم است که با طلاق قصد محرومیت زن را از ارث داشته است؟ همانند جایی که وارث، مورث خود را می‌کشد تا زودتر به ارث برسد، لذا این حکم (ارث نبردن قاتل) به دلیل نقض غرض اوست.

برخی قول اول را پذیرفته (طوسی، ۱۳۱۵: ۶۹/۵؛ همو، ۱۴۱۴: ۴/۴۸۶) و گفته‌اند: الف. چون نصوص به طور مطلق، طلاق در حال مرض را علت ارث بردن زن ذکر کرده‌اند و طلاق در این صورت مقتضی ارث محسوب شده است (حز عاملی، ۱۴۰۹: ۳۸۴/۱۵)؛ ب. در موضع اتهام بودن مرد علت استنباطی است نه نصی و از این رو معتبر نخواهد بود. در مقابل، مشهور فقیهان قول دوم را پذیرفته (حلی، ۱۴۱۷: ۳۳۷/۷؛ جیبی عاملی، ۱۴۱۶: ۱۵۹/۹) و به این روایات استدلال کرده‌اند:

الف. روایت زرعه از سماعه:

«سألته عن رجل طلق امراته وهو مریض. قال: ترثه ما دامت فی عدتها وإن طلقها فی حال إضرار فیهی ترثه إلی سنة فإن زاد علی السنة یومٌ واحد لم ترثه» (طوسی،

۱۳۷۶: ۳/۷/۳؛ از حضرت درباره مردی پرسیدم که در حال مرض، همسرش را طلاق دهد؟ ایشان فرمود: تا وقتی زن در عده است ارث نمی‌برد و اگر مرد در حال اضرار او را طلاق دهد، زن تا یک سال ارث می‌برد، اما بیش از یک سال حتی یک روز ارث نخواهد برد.

ب. روایتی از محمد بن قاسم هاشمی:

«سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: لا ترث المختلعة والمبارئة والمستأجرة في طلاقها من الزوجة شيئاً إذا كان منهن في مرض الزوج وإن مات؛ لأن العصمة قد انقطعت منهن ومنه» (همان: ۳/۷/۳)؛ از امام صادق عليه السلام شنیدم که فرمود: زنی که طلاق خلع و مبارات داده شده و زنی که درخواست طلاق نموده است، از شوهر ارث نمی‌برد، اگرچه به هنگام بیماری زوج طلاق داده شود؛ زیرا ارتباط بین این زن و مرد به کلی از بین رفته است.

با دقت در این روایات می‌بینیم که ظاهراً متهم بودن مرد معتبر است، به ویژه در روایت دوم که اگر طلاق مستند به مطالبه زن و بذل مال از طرف او باشد، دیگر از شوهر خود ارث نمی‌برد. به عبارتی دیگر، مرد مطلق در معرض اتهام نیست. بنابراین به نظر می‌رسد که علت یعنی در معرض تهمت بودن مرد، منصوص است نه استنباطی. به علاوه با این خبر، بین روایات نیز جمع می‌شود، همچنان که امام خمینی، بروجردی و فاضل لنکرانی چنین کرده‌اند (موسوی خمینی، ۱۳۷۹: ۳۲۹/۲؛ بروجردی، بی‌تا: ۴۹۹؛ فاضل لنکرانی، ۱۳۷۵: ۵۱۸). بسیاری دیگر از علمای بزرگ نیز قائل‌اند که در صورت طلاق به درخواست زن و طلاق خلع یا مبارات، زن مطلقه از شوهر مریض خود ارث نمی‌برد. وحید خراسانی و نوری همدانی نیز ارث بردن زن را در صورتی که طلاق به درخواست وی باشد، محل اشکال می‌دانند (وحید خراسانی، ۱۴۲۴: ۷۴۴؛ نوری همدانی، ۱۳۷۲: ۵۵۸).

ثمره این دو دیدگاه زمانی ظاهر می‌شود که زن از مرد درخواست طلاق کند؛ چرا که با درخواست او، مرد متهم به قصد اضرار نخواهد بود، همچنان که وقتی مرد زن را طلاق خلع دهد - و ما قائل باشیم که خلع طلاق است؛ چون زن با بذل مالش سبب طلاق گردیده - تهمتی متوجه مرد نیست. اما اگر خلع را طلاق ندانیم، به طریق

اولی ارثی برای زن ثابت نمی‌شود؛ زیرا حکمی که در روایات آورده شده -چه با وجود اتهام و چه با نبود آن- بر طلاق معلق شده است و زمانی که خلع را طلاق ندانیم، اتهام یا عدم اتهام مرد منتفی است، همان طور که دیگر اسباب جدایی از جمله انواع فسخ، حالات شبیه به مرض مرگ بنا بر اصلح قولین، ملحق به حکم طلاق نمی‌شود. از این رو در موارد خلاف اصل، باید به قدر متقین اکتفا شود. اما اگر زن از مرد درخواست طلاق کند و مرد همان لحظه نپذیرد و پس از مدتی طلاق دهد یا اگر زن درخواست طلاق رجعی کند ولی مرد او را طلاق بائن دهد و یا زن درخواست طلاق را بر صفتی معلق کند اما مرد بدون آن، زن را طلاق دهد، اتهام متوجه مرد خواهد شد.

به نظر می‌رسد که با دقت در ماده ۹۴۴ قانون مدنی و با توجه به این عبارت: «اگر مردی در حال مرض، زن خود را طلاق دهد...» چنین برمی‌آید که این ماده نیز فقط حکم موردی را فرا می‌گیرد که طلاق به خواست مرد صورت گیرد و در مواردی که مرد به حکم دادگاه ناچار به طلاق زن می‌شود یا مأمور دادگستری به نمایندگی از او صیغه طلاق را جاری می‌سازد، شامل حکم این ماده نمی‌شود؛ حتی در تأیید این نظر می‌توان گفت که حکم ماده ۹۴۴ از آن رو تدوین شده است تا زوج نتواند با طلاق، متقلبانه زن را از ارث محروم سازد. لذا زمانی که طلاق به درخواست زن و مشارکت اوست، دیگر اتهامی متوجه مرد نخواهد بود؛ چون زن خود خواهان طلاق بوده و باید آثار و نتایج ناشی از آن را بپذیرد. بنابراین در مواردی که طلاق به خواست زوج نباشد، زوجه از شوهر بیمار خود ارث نخواهد برد. اما بهتر است برای رفع ابهام از ماده قانونی درباره موضوع بحث، قانون‌گذار با آوردن قیدی، صراحت بیشتری در تبیین منظور خود داشته باشد.

اختلاف در زمان طلاق

ارثی که برای زن مطلقه در طلاق مریض شناخته شده است، بر خلاف اصل (عدم توریث زن مطلقه) و متوقف بر این است که طلاق در بیماری متصل به مرگ شوهر، واقع شود. لذا برای ارث بردن باید به سبب آن علم داشته باشیم و گرنه اصل بر عدم

توریث زن مطلقه خواهد بود. حال اگر در وجود این سبب، اختلاف شود؛ یعنی زن مطلقه ادعا کند که طلاق در زمان بیماری متصل به مرگ صورت گرفته است، ولی وارث ادعا کند که طلاق قبل از بیماری واقع شده است، در اینجا شک در وجود سببی است که مقتضی ارث بردن زن است. بیشتر فقیهان در این باره، قول وارث را به دو دلیل مقدم می‌دانند:

الف. همان گونه که ذکر شد، اصل عدم ارث بردن زن مطلقه باینه است، مگر اینکه طلاق زن در زمان بیماری متصل به مرگ واقع شود که چنین وقوعی ثابت نشده است.

ب. هر دو احتمال یعنی وقوع طلاق در زمان صحت و بیماری مساوی است، لذا بنا بر اصل عدم، ارثی برای زن نخواهد بود (طوسی، ۱۳۱۵: ۷۰/۵؛ بحرانی، ۱۴۱۳: ۲۸۵/۲۵؛ نجفی، ۱۴۰۱: ۱۵۶/۳۲؛ سبحانی، ۱۴۱۴: ۱۹۰).

استدلال مذکور نقدپذیر است؛ چه در این وضعیت دو حالت متصور است: یا به وجود بیماری متصل به مرگ زوج علم داریم یا اینکه احتمال می‌دهیم زوج به طور ناگهانی فوت کرده باشد.

در حالت اول، دو اصل درباره زن وجود دارد: الف. اصل استمرار زوجیت تا هنگام بیماری؛ ب. اصل عدم طلاق پیش از بیماری. بر طبق این دو اصل ثابت می‌شود که طلاق در زمان بیماری متصل به مرگ واقع شده است و زن استحقاق ارث بری را دارد. اما در طرف وارث تنها یک اصل وجود دارد و آن اصل عدم ارث برای زن مطلقه در حال حیات است، مگر اینکه به سبب آن علم داشته باشیم. بنابراین وقتی دو اصل (یکی در جانب مرد و یکی در جانب زن) با هم تعارض یابند و همدیگر را ساقط نمایند، باز یک اصل مرجح (در طرف زن) باقی می‌ماند. طبق این مبنا در ترجیح قول وارث در حالت اول، اشکال وجود دارد.

اما در حالت دوم که به وجود بیماری علم نداریم، قول وارث ترجیح دارد؛ زیرا اصلی در جانب زن مطلقه وجود ندارد که معارض با اصل در جانب وارث باشد. بنابراین به نظر می‌رسد در این موارد قول به تفصیل بهتر است؛ بدین نحو که اگر ما علم به وجود بیماری متصل به مرگ داشتیم و ورثه نیز نتوانستند دلیلی بر رد آن

بیاورند، حق را به زن بدهیم، ولی اگر علم به وجود بیماری نداشتیم و زن نیز نتوانست دلیل مستدل و محکمی بر اثبات آن ارائه دهد، قول ورثه را مقدم می‌داریم.

ادعای سه طلاقه نمودن زوجه از سوی زوج

گاهی شوهر در زمان بیماری منتهی به مرگ خود ادعا می‌کند که زنش را به هنگام سلامتی خویش سه طلاقه کرده است. آیا چنین ادعایی از وی پذیرفته می‌شود و زن، مطلقهٔ بائن‌ای به شمار می‌رود که در زمان صحت، طلاق داده شده است؟ آیا در صورت فوت زوج در اثر آن بیماری، ارثی به زوجه نخواهد رسید یا اینکه چنین ادعایی از مرد پذیرفتنی نیست و زن می‌تواند از مرد ارث ببرد؟

عده‌ای از فقیهان قائل‌اند که ادعای مرد پذیرفته می‌شود و زن از او ارث نمی‌برد؛ زیرا ارث بردن زن مطلقه، متوقف بر انشای طلاق در حال بیماری است، در صورتی که در حال بیماری اقرار صورت گرفته است نه طلاق. به همین دلیل با این اقرار، زن از مرد ارث نخواهد برد؛ زیرا مقتضی ارث بردن که همان طلاق زن در حال بیماری است، وجود ندارد (جبی عاملی، ۱۴۱۶: ۱۵۵/۹؛ نجفی، ۱۴۰۱: ۱۵۳/۳۲).

اما عده‌ای دیگر از فقیهان گفته‌اند: بهتر است که این قول نسبت به زن پذیرفته نشود، بدین معنا که این اقرار فقط نسبت به مرد قبول می‌گردد و آن زن تا زمانی که محللی به میان نیامده است، بر مرد حرام است، هرچند تا یک سال پس از طلاق و با احراز شرایط لازم، می‌تواند از مرد ارث ببرد (حلی، ۱۴۱۹: ۱۳۳/۳).

ظاهراً قول دوم صحیح‌تر باشد و سخن مرد مریضی که ادعای سه طلاقه نمودن زن خود را در حال صحت کرده است، در حق خود وی قبول شود نه در حق هر دوی آنها؛ زیرا بر پایهٔ قاعدهٔ «إقرار العقلاء علی أنفسهم» اقرار، زمانی نافذ و صحیح است که فقط بر علیه مقرر باشد نه اینکه اقرار بر علیه دیگران نیز باشد. بنابراین چون این اقرار به ضرر زن است، اقرار مرد تنها در حق خودش نافذ است، لذا زن از مرد ارث می‌برد ولی مرد از وی ارث نخواهد برد.

از نظر قانونی نیز هرچند بنا بر مادهٔ ۱۱۳۳ ق.م. طلاق، ایقاع محسوب می‌گردد که با اختیار و ارادهٔ شوهر صورت می‌گیرد، به لحاظ جنبهٔ معنوی و اجتماعی و

وضعیت خاصی که دارد، شرایط ویژه‌ای برای صحت وقوع آن در قانون در نظر گرفته شده است که با فقدان یکی از شرایط، تحقق طلاق شدنی نخواهد بود. اگر وجود یکی از این شرایط در هنگام ایقاع طلاق، به عللی در معرض شک و تردید قرار گیرد، بنا بر اصل عدم، وجود آن شرط منتفی دانسته می‌شود (شهیدی، ۱۳۷۴: ۲۱۳). از جمله شرایط صحت وقوع طلاق می‌توان به شرط مذکور در ماده ۱۱۴۳ ق.م. اشاره کرد که بر طبق آن باید دو مرد عادل که ماهیت قانونی نیز دارند، به غیر از زوج و وکلای زوجین شاهد بر اجرای صیغه باشند.

همچنین با توجه به رویه قضایی قوانین فعلی درمی‌یابیم که تلاش قانون‌گذار در موضوع طلاق آن بوده که محدودیت‌های بیشتری را نسبت به شرع برای زوجین و به ویژه زوج ایجاد کند؛ تصویب قانون جدید حمایت از خانواده، از جمله این اقدامات به شمار می‌رود.^۱

در قانون مجازات اسلامی نیز برای پیشگیری از مشکلات ناشی از ثبت نکردن قانونی طلاق در دفاتر رسمی، تعزیرات و مجازات‌های خاصی برای زوج در نظر گرفته شده است. در حال حاضر، از آنجا که نکاح‌نامه‌ها و طلاق‌نامه‌ها طبق قانون به ثبت می‌رسند، از اسناد رسمی به شمار می‌روند و انکار و تردید در آن مسموع نخواهد بود (اباذری، ۱۳۸۰: ۱۴۰). امروز از نظر قانونی، ادعای طلاقی پذیرفتنی است که دادگاه پس از دریافت تقاضای طلاق زوجین یا یکی از آن‌ها و پس از طی مراحل قانونی، گواهی عدم امکان سازش را برای آن‌ها صادر کند و طلاق آنان با مراجعه به دفاتر رسمی ثبت طلاق، اجرا و ثبت گردد. در غیر این صورت، ادعای مذکور زمانی قبول می‌شود که دو شاهد عادل بر اجرای صیغه طلاق در دادگاه حاضر شوند و به طور قانونی شهادت دهند. با این حال، از آنجا که طلاق مذکور ثبت قانونی نشده است، زوج مشمول مجازات مذکور در ماده ۶۴۵ قانون مجازات اسلامی خواهد شد. بنابراین ادعای سه طلاقه کردن زن از سوی مرد زمانی پذیرفته می‌شود که وی دلیلی بر ادعای خود داشته باشد.

۱. با مراجعه به مواد ۳۳ تا ۳۹ قانون جدید خانواده مشاهده می‌شود که قانون‌گذار درباره حکم طلاق، اجرا و ثبت آن را حسب مورد، منوط به مراجعه به دفاتر رسمی و وجود دو شاهد عادل کرده است.

وضعیت ارث زوجه لعان‌شده در بیماری مرگ

همیشه جدایی زوجین با طلاق نیست بلکه اسباب دیگری نیز برای جدایی وجود دارد؛ مانند جدایی به دلیل لعان یا فسخ نکاح. اما اینکه آیا این موارد هم ملحق به طلاقند و می‌توان از ارث‌بری زوجه از زوج بیمار مشرف به مرگ، سخن گفت، در ادامه آن را بررسی می‌کنیم و نمونه‌هایی از آن را بیان می‌داریم.

لعان یکی از اسباب انحلال علقه زوجیت است که به دلیل قذف زوج نسبت به زوجه و یا برای نفی ولد در نزد حاکم انجام می‌شود (فیض، ۱۳۷۱: ۳۵۹) و حرمت ابدی نکاح مجدد بین زوجین را در پی دارد.

اما اگر شوهر در حال بیماری، با لعان از همسرش جدا شود، آیا در صورت وجود شرایط سابق، باز آن زن از شوهرش ارث خواهد برد؟ به عبارتی، اگر زوج در بیماری مشرف به مرگ، زوجه خود را لعان نماید، آیا در این حالت نیز زوجه ارث می‌برد؟

مشهور فقیهان در این باره می‌گویند: ارث بردن زن از مرد در صورتی که مرد در حال بیماری او را طلاق دهد حکمی بر خلاف اصل است. لذا در جایی که حکم بر خلاف اصل باشد، به همان مورد باید اکتفا شود و این حکم به دیگر اسباب جدایی مثل لعان سرایت نمی‌کند؛ چه سرایت کردن این حکم به دیگر اسباب جدایی، قیاسی محض است که بدان قائل نیستیم (جبعی عاملی، ۱۴۱۶: ۱۵۶/۹؛ طوسی، ۱۳۱۵: ۷/۵). بنابراین اگر این لعان در حال بیماری، به دلیل قذف در حال صحت بوده باشد، بدون اختلاف ارثی در کار نخواهد بود؛ زیرا در این صورت اتهامی متوجه مرد نخواهد بود تا علتی برای الحاق آن به طلاق باشد.

همین‌طور اگر نکاح در حال بیماری، به دلیل وجود عیب در زن فسخ شود، اولی ارث نبردن زوجه است؛ چون بر خلاف قذف و طلاق، فسخ به دلیل عیب بوده است، بنابراین اتهامی برای مرد وجود ندارد (جبعی عاملی، ۱۴۱۶: ۱۵۶/۹؛ بحرانی، ۱۴۱۳: ۲۸۴/۲۵؛ فاضل هندی، ۱۴۰۵: ۶۸/۸)؛ صاحب جواهر بر این باور است که بدون هیچ اختلافی بین علما اگر مرد در حال بیماری متصل به مرگ خود، زن را قذف و لعان

نماید، زن از مرد ارث نخواهد برد؛ چون موضوع حکم از نظر نص و فتوا صرفاً به طلاق اختصاص دارد و قیاس کردن حکم لعان با حکم طلاق حرام است. بنابراین نه فسخ و نه لعان، هیچ کدام به طلاق ملحق نخواهند شد (نجفی، ۱۴۰۱: ۱۵۳/۳۲).

در قانون مدنی هیچ تعریفی از لعان به میان نیامده و کیفیت آن نیز بیان نشده است. تنها در یک جا یکی از موانع چهارگانه ارث به شمار رفته و در ماده ۸۸۲ ق.م. مقرر گردیده است: «پس از لعان، زن و شوهر از یکدیگر ارث نمی‌برند». بنابراین می‌توان گفت که لعان از اصطلاحات ویژه حقوق اسلامی است و شیوه آن چنین است که زوج در حضور حاکم یا قائم مقام او چهار مرتبه خداوند را گواه می‌گیرد که در آنچه به زوجه خود نسبت داده است، راست می‌گوید و در آخر یک مرتبه می‌گوید: لعنت خداوند بر من، اگر دروغ بگویم. سپس زوجه به همان نحو در حضور حاکم چهار مرتبه خداوند را گواه می‌گیرد که زوج در آنچه به او نسبت داده است، دروغ می‌گوید و سپس یک مرتبه می‌گوید: غضب خداوند بر من اگر زوج راست بگوید. از جمله آثار لعان انحلال نکاح و از بین رفتن رابطه زوجیت و حرمت ابدی نکاح مجدد بین زوجین است.

اما اینکه زن لعان شده نیز حق ارث‌بری از زوج را دارد یا خیر، قانون مدنی ساکت است. حقوق دانان نیز در این باره سخنی نگفته‌اند، اما با یک دلیل بسیار روشن می‌توان دریافت که ارث بردن زن از شوهر پس از جدایی، تنها در طلاق است؛ چه در ماده ۹۴۴ ق.م. قید «اگر شوهر در حال مرض، زن خود را طلاق دهد» به صراحت بیان می‌دارد که حکم ارث‌بری زن جدا شده از زوج بیمار، تنها طلاق را در بر می‌گیرد، نه دیگر اسباب جدایی، همانند فسخ و لعان را.

طلاق چهار زن در حال بیماری و ازدواج با چهار زن دیگر

از نظر همه فقیهان اگر مرد به هنگام بیماری متصل به مرگ، چهار زوجه دائمی خود را طلاق دهد و سپس چهار زوجه دیگر بگیرد، در صورتی که با آنها نزدیکی کند و سپس بر اثر همان بیماری فوت کند، یک چهارم ترکه در صورت نداشتن فرزند و یک هشتم ترکه در صورت وجود فرزند برای زوج، بین آنها به تساوی تقسیم

می‌گردد (نجفی، ۱۴۰۱: ۱۵۷/۳۲؛ بحرانی، ۱۴۱۳: ۲۸۵/۲۵؛ سبحانی، ۱۴۱۴: ۱۹۱). دلیل اینکه حکم ارث‌بری چهار زوج جدید مشروط به نزدیکی با آنها شده، این است که در نکاح بیمار، ارث‌بری زوجه مشروط به انجام نزدیکی است و ارثی برای زوجه غیر مدخوله در نظر گرفته نمی‌شود. اما اگر با چهار زوج نزدیکی کرده باشد، زوجیت آن چهار زن مقتضی ارث بردن آنها می‌گردد و چون سبب ارث همگی، زوجیت است، در سهم الارث نیز مساوی‌اند. فقط در همین یک مورد است که بیش از چهار زن به دلیل زوجیت ارث می‌برند (جعی عاملی، ۱۴۱۶: ۱۶۲/۹-۱۶۳؛ موسوی بجنوردی، ۱۳۸۰: ۶-۵/۶).

در قانون مدنی دربارهٔ چنین مسئله‌ای مادهٔ قانونی تدوین نشده، لیکن مادهٔ ۹۴۲ ق.م. به بیان تقسیم ترکه بین زوجات متعدد پرداخته و مقرر داشته است:

در صورت تعدد زوجات، ربع یا ثمن ترکه که تعلق به زوجه دارد، بین همهٔ آنها بالسویه تقسیم می‌شود.

در صورتی ربع ترکه به تساوی پخش می‌شود که زوج متوفا فرزندی نداشته باشد و ثمن آن زمانی تقسیم می‌شود که متوفا صاحب اولاد باشد، هر چند زوجه خود فرزندی نداشته باشد (امامی، ۱۳۷۲: ۳۰۴/۳).

مسئلهٔ دیگری که توضیح آن در اینجا ضروری می‌نماید، این است که آیا در قانون نیز برای زنی که در بیماری متصل به مرگ مرد به نکاح او درآمده، وقوع نزدیکی بین آنها شرط ارث بردن از زوج محسوب می‌گردد و یا هر زنی -چه مدخوله و چه غیر مدخوله- در هر زمان که به نکاح مرد درآمده باشد، از زوج ارث می‌برد؟ در پاسخ به این پرسش باید گفت: بلی، از نظر قانون، با توجه به مادهٔ ۹۴۵ ق.م. اگر مرد بیمار مشرف به مرگ با زنی نکاح نماید و قبل از نزدیکی فوت کند، زن از او ارث نخواهد برد. شاید این وضعیت برای جلوگیری از زیان ورثه باشد؛ زیرا آمیزش بیمار با زوجه‌اش حاکی از توانایی او در داشتن همسر و سبب رفع تهمت از وی است. اما اگر آمیزش رخ نداده باشد، این بدگمانی را ایجاد می‌کند که مرد بیمار با ازدواج، قصد کاستن از سهم الارث دیگر ورثه را داشته است (مهرپور، ۱۳۷۶: ۳۳-۳۸).

آخرین بحثی که دربارهٔ مادهٔ ۹۴۵ ق.م. مطرح می‌شود، این است که آیا عبارت «در همان مرض بمیرد» حاکی از این مسئله است که اگر زوج مریض، به علت دیگری غیر از آن بیماری فوت نماید، زن از او ارث خواهد برد؟

منظور از عبارت «در همان مرض بمیرد» این است که بیماریِ زمان مرگ باید در ادامهٔ همان بیماریِ زمان نکاح باشد، نه اینکه علت فوت شوهر، الزاماً همان نوع بیماری در زمان نکاح باشد. برای مثال اگر بیمار مبتلا به حصه با زنی ازدواج کند و به دلیلی دچار بیماری ذات الریه گردد و بر اثر آن بمیرد، آن زن را می‌توان از ارث شوهر محروم ساخت. اما اگر شوهر به سبب دیگری غیر از بیماریِ زمان نکاح فوت نماید، مقررات مادهٔ فوق دیگر اجرا نمی‌گردد و قاعدهٔ کلی دربارهٔ او اجرا می‌شود (کاتوزیان، ۱۳۸۱: ۳۱۵؛ مصلحی عراقی، ۱۳۸۴: ۲۰۰).

هرچند از نظر حقوق‌دانان مفهوم مادهٔ فوق روشن است، بهتر بود در این ماده عبارت «از همان مرض بمیرد» به جای عبارت «در همان مرض بمیرد» به کار برده می‌شد؛ چه یکی از نشانه‌های قانون کامل، صریح بودن آن است.

نتیجه‌گیری

در برخی روایات، طلاق مریض جایز و در برخی دیگر، ممنوع دانسته شده است. از این رو برای جمع میان این روایات حکم به کراهت چنین طلاق شده است. حال اگر چنین طلاقی صورت گرفت، زن و شوهر در عدهٔ طلاق رجعی مانند صورتی که مرد، مریض نیست، از یکدیگر ارث می‌برند. در طلاق رجعی و بائن به دلیل وجود اجماع و روایات، زن تا یک سال از زمان وقوع طلاق از شوهر ارث می‌برد، البته به شرط اینکه شوهر دیگری اختیار نکرده و مرد نیز از آن بیماری بهبود نیافته باشد. در غیر این صورت بعد از تمام شدن عده در طلاق رجعی حق ارث بردن ندارد، اگرچه شوهر در بین همان سال فوت کند.

علتی که مشهور فقیهان برای ارث بردن زن در طلاق مریض بیان کرده‌اند، این است که شوهر متهم است که در زمان بیماری خود، همسرش را برای محرومیت از ارث طلاق داده است. بنابراین قانون‌گذار هم به تبعیت از فقیهان برای اعلام مخالفت

با چنین منظوری، ارث زن را تا مدت یک سال برقرار دانسته است. همچنین حکم ارث‌بری زن جداشده از زوج بیمارش، خاص طلاق است و دیگر اسباب جدایی، همانند فسخ و لعان را در بر نمی‌گیرد.

پیشنهادها

۱. ماده ۹۴۴ ق.م. می‌گوید: «اگر مردی در حال مرض، زن خود را طلاق دهد و در ظرف یک سال از تاریخ طلاق به همان مرض بمیرد، زوجه از او ارث می‌برد، اگرچه طلاق بائن باشد مشروط بر اینکه زن شوهر نکرده باشد». به نظر می‌رسد جمله «مشروط بر اینکه شوهر نکرده باشد» چندان صریح نیست در اینکه این ملاک صرفاً در زمان حیات زوج شرط شده است. بنابراین بهتر است که این جمله به صورت «مشروط بر اینکه تا زمان فوت زوج، زن شوهر نکرده باشد» اصلاح گردد تا این گمان نرود که زن باید تا یک سال پس از طلاق، ازدواج مجدد نکرده باشد.
۲. ماده فوق مواردی را فرا می‌گیرد که طلاق به درخواست مرد صورت گیرد، نه به اجبار حکم دادگاه، هرچند در بیان این مطلب صراحت ندارد. از این رو پیشنهاد می‌شود که برای صراحت بیشتر، این تبصره در ذیل ماده قانونی مذکور اضافه شود: «البته این حکم صرفاً شامل مواردی است که مرد درخواست طلاق داده باشد». با این تبصره هر نوع ابهام و اجمالی از ماده قانونی برطرف می‌شود و زوجه در مواردی که طلاق به درخواست زوج نباشد، از شوهر بیمارش ارث نخواهد برد.

کتاب شناسی

۱. اباذری، منصور، نحوه عملی رسیدگی به دعاوی و شکایات خانوادگی، تهران، خط سوم، ۱۳۸۰ ش.
۲. ابن قدامه، المغنی، بیروت، دار الکتب العلمیه، بی تا.
۳. امامی، حسن، حقوق مدنی، تهران، کتاب فروشی اسلامیة، ۱۳۷۲ ش.
۴. بحرانی، یوسف، الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة، تحقیق محمدتقی ایروانی، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۱۳ ق.
۵. بروجردی، حسین، توضیح المسائل، تهران، جاویدان، بی تا.
۶. جبعی عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی، مسالک الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۶ ق.
۷. حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعه، قم، آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۹ ق.
۸. حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، ارشاد الاذهان الی احکام الایمان، قم، النشر الاسلامی، ۱۴۱۰ ق.
۹. همو، قواعد الاحکام فی معرفة الحلال و الحرام، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۹ ق.
۱۰. همو، مختلف الشیعة فی احکام الشریعه، قم، مرکز النشر التابع لمکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۷ ق.
۱۱. حلی (محقق)، جعفر بن حسن، شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، چاپ دوم، بیروت، دار الزهراء، ۱۹۹۱ م.
۱۲. سبحانی، جعفر، نظام الطلاق فی الشریعة الاسلامیه الغراء، گردآوری سیف الله یعقوبی، قم، مؤسسه الامام الصادق علیهما السلام، ۱۴۱۴ ق.
۱۳. سنهوری، عبدالرزاق احمد، الوسيط فی شرح القانون المدنی الجدید، قاهره، دار النهضة العربیه، بی تا.
۱۴. شهیدی، مهدی، ارث، تهران، سمت، ۱۳۷۴ ش.
۱۵. صدوق، محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه، من لا یحضره الفقیه، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۳ ق.
۱۶. طوسی، محمد بن حسن، الاستبصار، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۶ ق.
۱۷. همو، الخلاف، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۴ ق.
۱۸. همو، المبسوط فی فقه الامامیه، تهران، المکتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه، ۱۳۱۵ ق.
۱۹. همو، تهذیب الاحکام فی شرح المقنعه، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۹۰ ق.
۲۰. فاضل لنکرانی، محمد، رساله توضیح المسائل، بی تا، قم، ۱۳۷۵ ش.
۲۱. فاضل هندی، محمد بن حسن، کشف اللثام، قم، مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۰۵ ق.
۲۲. فیض، علیرضا، مبادئ فقه و اصول، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۱ ش.
۲۳. کاتوزیان، ناصر، حقوق مدنی (درس های از شفعه، وصیت و ارث)، تهران، میزان، ۱۳۸۱ ش.
۲۴. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ ق.
۲۵. مصلحی عراقی، علی حسین، حقوق ارث، تهران، سمت، ۱۳۸۴ ش.
۲۶. موسوی بجنوردی، حسن، مجموعه مقالات فقهی و حقوقی و اجتماعی، تهران، عروج، ۱۳۸۰ ش.
۲۷. موسوی خمینی، سیدروح الله، تحریر الوسیله، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۹ ش.
۲۸. مهرپور، حسین، بررسی میراث زوجه در حقوق اسلام و ایران، چاپ سوم، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۶ ش.
۲۹. نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، تهران، المکتبه الاسلامیه، ۱۴۰۱ ق.
۳۰. نوری همدانی، حسین، توضیح المسائل، بی تا، قم، ۱۳۷۲ ش.
۳۱. وحید خراسانی، حسین، توضیح المسائل، قم، مدرسه باقر العلوم علیهما السلام، ۱۴۲۴ ق.

